



دوره ۵۰، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۹
صفحات ۳۲۵ تا ۳۴۳ (مقاله پژوهشی)

تحلیل فقهی - حقوقی اثر تعارض بینه‌ها در سقوط قصاص و دیه از مشهود علیهما

سیف‌اله احدی *

استادیار فقه و حقوق اسلامی دانشگاه شهید مدنی آذربایجان

علی محمدیان

استادیار دانشگاه بزرگمهر قائنات

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۲/۳۱ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۹/۱۲/۴)

چکیده

مطابق قوانین جزایی اسلام، بینه یکی از ادله اثبات دعواست، اما در برخی موارد وجود چند بینه در مسئله و تعارض میان آنها، اثبات ادعا و بلکه تبیین حکم مسئله را پیچیده می‌کند. یکی از مسائل مهم در این راستا، وجود دو بینه متعارض در تعیین قاتل است که در تبیین حکم مسئله، ثبوت قصاص یا دیه و یا سقوط هر دو، محتمل بوده و هریک از این احتمالات، دارای وجه و قائل است. نویسنده در پژوهش حاضر به شیوه توصیفی-تحلیلی مسئله مذکور را مورد واکاوی قرار داده و پس از بررسی دیدگاه‌های موجود و ادله مورد استناد، بر آن شده است از آنجا که در مسئله مورد پژوهش دلیل خاصی وجود ندارد، بایستی به قواعد باب تعارض بینه‌ها رجوع شود و مقتضای قواعد باب مذکور این است که هر دو بینه در اثر تعارض از حجیت در مؤدای خود و نفی حکم ثالث، ساقط می‌گردد. از این رو، در قتل عمد، قصاص و دیه، هر دو از مشهود علیهما ساقط و دیه مقتول از بیت‌المال مسلمین پرداخت می‌شود. بر این اساس، مواد ۴۷۷، ۴۸۲ و ۴۸۴ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است.

واژگان کلیدی

تعارض بینه‌ها، سقوط قصاص، ثبوت دیه بر بیت‌المال، نفی حکم ثالث.

مقدمه

بدون تردید صرف انتساب یک جرم به یک فرد، موجب مجرم‌بودن او نمی‌گردد، بلکه بایستی با ادله معتبر و قانونی مجرم‌بودن فرد ثابت گردد. قتل یک انسان مسلمان که سنگین‌ترین جرم محسوب می‌شود و در صورت عمدی بودن، شدیدترین و به حسب ظاهر خشن‌ترین حکم فقهی، یعنی قصاص را در پی دارد، براساس قوانین جزایی اسلام و مواد ۱۶۰ و ۳۱۲ قانون مجازات اسلامی، با اقرار قاتل، شهادت (بینه)، قسامه و علم قاضی ثابت می‌شود. درخصوص دلیل بینه، گفتنی است که شهادت دو مرد عادل ملاک و معتبر است. لذا، شهادت زنان به تنهایی و یا به ضمیمه مرد و نیز شهادت یک مرد به همراه سوگند پذیرفته نیست؛ حتی اگر اولیای دم در قبال دریافت مال از قصاص گذشت کرده باشند. یکی از مسائل چالشی و قابل تأمل در این خصوص این است که اگر در تشخیص قاتل تردید شود و علت تردید این باشد که بینه‌ای بر قاتل بودن یک فرد و بینه دیگری بر قاتل بودن فرد دیگری شهادت داده باشند و شهادت هر دو بینه بر این باشد که قاتل به صورت انفرادی قتل را انجام داده است - به طوری که از شهادت این دو بینه در تشخیص و تعیین قاتل تعارضی شکل بگیرد - حکم مسئله و دادرسی چگونه خواهد بود؟ به عبارتی روشن‌تر، آیا در صورت تعارض بینه‌ها، حجیت و اعتبار آن‌ها ساقط شده و مسئله همانند موردی خواهد بود که دلیلی برای اثبات قتل وجود نداشته است یا اینکه به سبب اقامه بینه‌های متعارض، علم اجمالی به وجود قاتل در میان آن دو فردی که علیه آن‌ها اقامه بینه شده، حاصل می‌شود؟ افزون بر آن، در فرض حصول علم اجمالی، آیا قصاص بر هر دو فرد یا بر یکی از آن‌ها ثابت می‌شود یا از هر دو منتفی می‌گردد؟ و اینکه در صورت قول به عدم ثبوت قصاص، مسئول پرداخت دیه چه کسی و یا کدام نهاد است؟ از آنجا که مسئله مطرح شده از مسائل مهم و دقیق باب قصاص بوده و فقها در آن اختلاف زیادی داشته‌اند و هیچ تحقیق مستقل و جامعی در این خصوص انجام نگرفته است، برای یافتن پاسخ دقیق به آن، لازم است به شیوه توصیفی-تحلیلی در کتب اصول فقه، فقه و حقوق اسلامی تتبع عمیقی صورت گیرد تا آنچه موافق تحقیق بوده و با مبنای اصولی سازگار است، تبیین گردد و سپس تأثیر مبنای اتخاذ شده در تحلیل و تفسیر مواد قانون مجازات اسلامی مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

۱. اقوال در مسئله و ادله آن

مسئله مورد تحقیق که از مسائل مهم باب قصاص است، از سوی فقها مورد بحث قرار گرفته و چندین قول مطرح شده است. در این بخش اقوال موجود در مسئله و ادله هریک از آن‌ها را بیان کرده و مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱-۱. سقوط قصاص و لزوم دیه بر مشهود علیهما

برخی از فقها معتقدند در صورت تعارض بین‌ها قصاص ساقط می‌گردد. در این صورت، اگر قتل واقع شده عمد یا شبه‌عمد باشد، بر هریک از افرادی که علیه آنان به قاتل بودن شهادت داده شده، لازم است نصف دیه را پردازند و در صورتی که قتل واقع شده خطای محض باشد، پرداخت دیه برعهده عاقله آن‌هاست (مفید، ۱۴۱۳.ق: ۷۳۷؛ طوسی، ۱۴۰۰.ق: ۷۴۲؛ ابن براج، ۱۴۰۶.ق، ج ۲: ۵۰۲؛ محقق حلی، ۱۴۰۸.ق، ج ۴: ۲۰۵؛ علامه حلی، ۱۴۲۰.ق، ج ۵: ۴۷۳؛ فخرالمحققین، ۱۳۸۷.ق، ج ۴: ۶۰۸). از صاحب عروه نیز این قول نقل شده است (تبریزی، ۱۴۲۶.ق: ۱۹۷).

البته برخی از این فقها احتمال داده‌اند که ولی دم مخیر است هریک از مشهود علیهما را که بخواهد تصدیق کند؛ چنان‌که در جایی که دو نفر به‌طور جداگانه بر کشتن فردی به‌صورت غیرمشارکتی اقرار کنند، حکم مسئله این‌گونه است (محقق حلی، ۱۴۰۸.ق، ج ۴: ۲۰۵؛ علامه حلی، ۱۴۲۰.ق، ج ۵: ۴۷۳؛ همو، ۱۴۱۳.ق(الف)، ج ۳: ۶۱۵؛ تبریزی، پیشین: ۱۹۷).

این دسته از فقها در تعلیل حکم مسئله گفته‌اند: «علت سقوط قصاص، عروض شبهه است که در این‌گونه موارد به‌خاطر احتیاط در ریختن خون مسلمان قصاص منتفی می‌گردد» (محقق حلی، ۱۴۰۸.ق، ج ۴: ۲۰۵). تفصیل سخن این است که پس از تعارض دو بینه و معلوم‌نبودن مورد قصاص، قصاص ساقط می‌شود؛ چراکه تهجم بر دماء به سبب کشتن یکی از متهمان یا هر دوی آن‌ها، ممکن نیست و این عدم امکان، یک مسئله اجماعی است. همچنین، پس از علم به اینکه یکی از مشهود علیهما بری‌الذمه بوده است، از باب مقدمه حفظ جان او لازم است که گرفتن حق کنار گذاشته شود؛ نه اینکه برعکس، مقدمه گرفتن حق، کشتن آن‌ها باشد تا مطمئن شویم که حق اعمال شده است. بنابراین، نه هر دو را می‌توان قصاص کرد و نه یکی از آن‌ها را؛ چون هیچ‌یک بر دیگری اولویت ندارد. از این‌رو، تنها راه، سقوط قصاص است؛ به‌خصوص اگر قصاص را در سقوط به‌واسطه شبهه، همانند حد بدانیم (یعنی معتقد به عمومیت قاعده «تدرأ الحدود بالشبهات» و شمولیت آن نسبت به قصاص باشیم).

اما ثبوت دیه بر مشهود علیهما، به‌دلیل عدم بطلان خون مسلمان و تساوی هر دو در قیام بینه علیه آن‌ها است. به عبارت دیگر، لزوم دیه بر هر دوی آن‌ها بدین جهت است که عدم لزوم دیه بر آن‌ها مستلزم یکی از سه امر است: (۱) بطلان خون مسلمان؛ در صورتی که بر هیچ‌یک از متهمان، چیزی را لازم ندانیم (یعنی برای خون مقتول عوضی نباشد). (۲) ترجیح بلامرجح؛ در صورتی که یکی از متهمان را ملزم به تأدیه دیه کنیم. (۳) وجوب یک چیز بدون سبب و علت؛ در صورتی که دیه مقتول را بر غیر متهمان لازم بدانیم (دو بینه اقامه‌شده دلالت دارند بر اینکه غیر مشهود علیهما، کس دیگری قاتل نیست). از آنجا که هر سه امر مذکور باطل است، پس ملزوم آن‌ها نیز باطل

خواهد بود (فخرالمحققین، پیشین: ۶۰۸؛ ابن فهد حلی، ۱۴۰۷.ق، ج ۵: ۲۰۴؛ صاحب جواهر، ۱۴۰۴.ق، ج ۴۲: ۲۱۹).

در رد استدلال مذکور گفته شده است افزون بر اینکه مطالب بیان شده به هیچ دلیل شرعی معتبری بازگشت ندارد، ممکن است قائل به تخییر در رجوع به هریک از متهمان باشیم؛ یا اینکه بگوییم دیه مقتول بایستی از بیت‌المال پرداخته شود و یا معتقد باشیم از طریق قرعه بایستی تعیین شود. عدم بطلان خون مسلمان اعم از ثبوت دیه برعهده متهمان است و تساوی مشهود علیهما در اقامه بینه علیه آنها، مقتضی توزیع دیه به طور مساوی میان آنها نیست؛ چراکه این امر، خارج از مقتضای دو بینه است و حمل کردن مقتضای آنها بر تنصیف نیز از باب قیاس است که پذیرفته نیست (صاحب جواهر، پیشین: ۲۲۰). همچنین، می‌توان گفت وقتی که حجیت بینه در اثبات قصاص، به دلیل تعارض زائل گردد، به همان صورت، حجیت آن در ثبوت دیه نیز از بین می‌رود؛ یعنی تکاذب دو بینه همان گونه که در قصاص هست، در دیه نیز وجود دارد. افزون بر آن، قول به تنصیف دیه، مخالفت عملیه با علم تفصیلی است؛ چون علم تفصیلی داریم که فقط یکی از متهمان باید دیه بدهد، یکی واقعاً قاتل است، دیگری قاتل نیست (سبحانی، ۱۳۹۰/۰۸/۱۴). به تعبیری، دلالت دو بینه بر اینکه غیر از مشهود علیهما، فرد دیگری قاتل نیست، ثابت و پذیرفته نیست؛ زیرا با وجود تعارض میان دو دلیل، چنین دلالتی ثابت نمی‌شود. بنابراین، نه مقتضای قصاص وجود دارد و نه دیه (تبریزی، پیشین: ۱۹۷).

۲-۱. مخیر بودن اولیای دم به قصاص هریک از مشهود علیهما

برخی از فقها گفته‌اند اولیای دم مخیرند که یکی از دو بینه را تصدیق نموده و مشهود علیه آن را قصاص کنند و بینه دیگر را تکذیب کرده و مشهود علیه آن را رها کنند. بنابراین، در مسئله مورد بحث قصاص از بین نمی‌رود (ابن ادریس، ۱۴۱۰.ق، ج ۳: ۳۴۱-۳۴۲).

در تحلیل قول مذکور گفته شده که اقتضای اصول مذهب و استدلال به ادله، مخیر بودن اولیای دم است؛ زیرا هیچ دلیلی از قرآن و روایات مبنی بر عدم قصاص در این مسئله وجود ندارد، بلکه قرآن به قصاص در صورت وجود بینه حکم می‌کند. چراکه قسمت پایانی آیه ۳۳ سوره شریفه اسراء که می‌فرماید: «لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطٰنًا»؛ «کسی را که خداوند خونسش را حرام شمرده، نکشید، مگر به حق! و آن کس که مظلوم کشته شده، برای ولی‌اش سلطه (و حق قصاص) قرار دادیم»، بر وجود حق قصاص برای اولیای دم دلالت دارد. بر این اساس، نفی قصاص از مشهود علیهما با مدلول آیه منافات داشته و باطل کردن حکم آیه است. همچنین، اخذ دیه از مشهود علیهما نیز وجه و دلیلی ندارد؛ زیرا بینه بر قاتل بودن

هریک از آنها به صورت انفرادی شهادت داده‌اند و نه بر اجتماع و مشارکتی بودن. افزون بر آن، مسئله مورد بحث شبیه موردی است که بینه‌ای علیه فردی به قاتل بودن شهادت دهند و فرد دیگری نیز بر قاتل بودن خود اقرار کند (تعارض بین بینه و اقرار)؛ در اینجا بدون هیچ‌گونه اختلافی بین فقها، حکم به مخیر بودن اولیای دم در تصدیق هر یک از این دو فرد داده شده است (همان: ۳۴۲).

در رد استدلال مذکور می‌توان گفت وقتی که دو بینه با یکدیگر تعارض دارند، عمل به هر دو و قصاص از مشهود علیهما، بنا بر اجماع فقها و به دلیل تضاد بین آن دو بینه ممکن نیست. همچنین، از نظر شرعی اولویت دادن و پذیرفتن یکی از دو بینه (ترجیح بلا مرجح) نیز صحیح نیست. بنابراین، تنها راهی که باقی می‌ماند، سقوط بینه‌ها از اثبات قصاص است؛ زیرا اجرای قصاص در مانحن‌فیه تهجم بر دماء محترم، بدون سبب معلوم و یا مظنون محسوب می‌شود؛ زیرا علم و یا ظن به صدق یکی از دو بینه منتفی بوده و حتی صادق بودن آنها مورد تردید است و به واسطه شبیه نیز، قصاص به طریق اولی (نسبت به حدود) ساقط می‌شود. همچنین، آیه شریفه مورد استناد نیز تنها در صورتی بر اثبات سلطه و حق قصاص برای ولی دم دلالت دارد که علم به قاتل وجود داشته باشد؛ در حالی که در مانحن‌فیه چنین علمی وجود ندارد. همچنین، اجماع مطرح شده در مسئله تعارض دو اقرار، پذیرفته شده نیست (علامه حلی، ۱۴۱۳ ه.ق. (ب)، ج ۹: ۳۱۴-۳۱۵؛ ابن فهد حلی، پیشین: ۲۰۳؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳ ه.ق. ج ۱۵: ۱۹۱). به علاوه، قیاس مسئله تعارض دو بینه با مسئله تعارض بینه و اقرار و الحاق حکم اقرار که با نص ثابت شده است به بینه، قیاس مع الفارق است (شهید ثانی، پیشین: ۱۹۱؛ صاحب جواهر، پیشین: ۲۱۹؛ تبریزی، پیشین: ۱۹۷).

اما در خصوص ثبوت دیه بایستی گفت که سقوط قصاص، یعنی بالاترین عقوبت، به جهت معین نبودن قاتل است، ولی تأدیة دیه که خفیف‌ترین عقوبت بر مشهود علیهما است، بر آنها لازم است. در تعلیل وجوب دیه می‌توان گفت که علم به عدم اجتماع مشهود علیهما، ممنوع و غیر قابل پذیرش است؛ زیرا هر یک از دو بینه، علیت مشهود علیه در قتل را اثبات می‌کند. از این رو، تعارض بین آن دو تنها در صورت انفرادی تحقق یافتن قتل (عدم اشتراک) است و از آنجا که عدم اشتراک، یک امر سلبی است، همانند شهادت بر نفی رد می‌شود. به عبارتی روشن‌تر، منطوق عبارت هر یک از دو بینه به دو چیز شهادت می‌دهد: اثبات قتل بر مشهود علیه (دلالت مطابقی) و عدم شرکت دیگری (دلالت التزامی). از آنجا که دلالت دوم، شهادت بر نفی است، قابل قبول نبوده، ولی دلالت اول، به خاطر نبود مانع پذیرفته می‌شود. بر این اساس، غیر از مشهود علیهما، شخص دیگر قاتل نیست و به خاطر مردد بودن قاتل میان آن دو و عدم امکان قصاص، دیه مقتول بین مشهود علیهما تقسیم می‌شود (فخرالمحققین، پیشین: ۶۰۸؛ ابن فهد حلی، پیشین: ۲۰۴؛ تبریزی، پیشین: ۱۹۷).

۳-۱. تفصیل میان علم و عدم علم اولیای دم به قاتل

برخی از فقها قائل به تفصیل شده و گفته‌اند اگر اولیای دم ادعا کنند که یکی از مشهود علیهما قاتل است، می‌توانند او را قصاص کنند؛ چراکه برای ادعای آن‌ها بینه اقامه شده و براساس آیه ۳۳ سوره شریفه اسراء «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطٰنًا؛ سلطه‌ای برای آن‌ها ثابت است و بینه دیگر باطل می‌گردد». اما اگر اولیای دم بگویند چیزی نمی‌دانیم، در این صورت دو بینه با یکدیگر تعارض کرده و اینکه قتل از سوی کدام متهم واقع شده معین نمی‌گردد و از آنجا که قصاص بر معین بودن قاتل متوقف است، ساقط شده و دیه (بر هر دو) لازم می‌گردد؛ زیرا نسبت قتل به هریک از آن‌ها یکسان بوده و هیچ‌یک بر دیگری اولویت ندارد (محقق حلی، ۱۴۱۲ه.ق، ج ۳: ۳۷۴؛ فاضل مقداد، ۱۴۰۴ه.ق، ج ۴: ۴۳۵؛ ابن فهد حلی، پیشین: ۲۰۴-۲۰۵).

برخی از فقها تفصیل مذکور را نیکو شمرده‌اند (شهید ثانی، پیشین: ۱۹۲) و برخی دیگر نیز در بحث تعارض اقرار با بینه، تفصیل مذکور را مطرح کرده و معتقدند وقتی که اولیای دم علیه یکی از متهمان، ادعای وقوع قتل داشته باشند و به واسطه اقرار مقرر، ادعای خود را ثابت کنند، بینه قائم بر وقوع قتل از سوی فرد دیگر اعتبار ندارد؛ چنان‌که پس از اثبات ادعای آن‌ها به واسطه بینه، اقرار مقرر فاقد اعتبار می‌گردد (صاحب جواهر، پیشین: ۲۲۵).

شق اول تفصیل مذکور بیانگر این است که وقتی ادعای مدعی نسبت به یکی از مشهود علیهما به ضمیمه اقامه بینه علیه او تکمیل و ثابت شد، بینه دوم که در تعارض با بینه اول است، بی‌تأثیر خواهد بود و این مطلب با قواعد باب قضا منطبق است؛ زیرا چنان‌که فقها در باب قضا براساس روایات معصومین (علیهم‌السلام) مطرح کرده‌اند، اقامه بینه برعهده مدعی است (کلینی، ۱۴۰۷ه.ق، ج ۷: ۴۱۵؛ حر عاملی، ۱۴۰۹ه.ق، ج ۲۷: ۲۳۳) و او با اقامه بینه می‌تواند ادعای خود را ثابت کند. اما این استدلال تام و کامل به نظر نمی‌رسد؛ چراکه دلیل اقامه شده بایستی عاری از دلیل متعارض باشد تا حجت شناخته شود و بر فرض حجت دانستن نیز، اینکه ادعای مدعی، علیه یکی از متهمان موجب ترجیح یکی از دو دلیل متعارض شود، فاقد وجه است. از این رو، بسیاری از فقها به‌طور مطلق و بدون تأثیر دادن ادعای مدعی در حکم مسئله، بحث را مطرح کرده‌اند. افزون بر آن، در مسئله مورد پژوهش که مربوط به دماء بوده و مبتنی بر احتیاط است، چنان‌که برخی از فقها گفته‌اند، قیام دو بینه متعارض بدین صورت قابل تصور است که یا شهادت تبرعی در دماء را صحیح بدانیم یا اینکه مدعی دو وکیل داشته باشد و هریک از آن‌ها برای ادعای خود بینه اقامه کنند (که آن دو بینه با یکدیگر تعارض داشته باشند) و یا اینکه اقامه بینه از سوی مدعی علیه برای ابرای خود و این را که قاتل فرد دیگری است، جایز بدانیم (صاحب جواهر، پیشین: ۲۲۰). شق دوم تفصیل مذکور نیز همان قول اول در مسئله است که مورد بررسی قرار گرفت.

۴-۱. سقوط قصاص و دیه از مشهود علیهما

برخی دیگر از فقها معتقدند که قصاص و دیه، هر دو از افرادی که علیه آنان به قاتل بودن شهادت داده شده، ساقط و منتفی است (همان؛ تبریزی، پیشین: ۱۹۷؛ خمینی، بی تا، ج ۲: ۵۲۶؛ خویی، ۱۴۲۲ ه.ق (الف)، ج ۴۲: ۱۱۹).

در استدلال به قول مذکور، گفته شده است وقتی که هیچ روایت معتبری درخصوص مسئله مورد بحث وجود ندارد و نیز دلیلی بر مخیر بودن ولی دم در تصدیق هریک از مشهود علیهما نیست، لازم است به قاعده رجوع شود. مقتضای قاعده، باتوجه به اینکه دلالت التزامی هریک از دو بینة با دلالت مطابقی بینة دیگر تعارض دارد، تساقط و عدم ترتب اثر بر هریک از دو بینة اقامه شده است؛ زیرا تعارض دو بینة، همان گونه که موجب سقوط حجیت آنها در معنای مطابقی می شود (قتل عمدی معنای مطابقی شهادت بینة هاست)، موجب سقوط حجیت آنها در معنای التزامی نیز می شود (قصاص معنای التزامی شهادت بینة هاست). عدم بطلان خون مسلمان نیز ضامن بودن مشهود علیهما یا یکی از آنها را نسبت به کل یا بخشی از دیه اقتضا نمی کند، بلکه حکم مسئله، همانند موردی است که هیچ بینة ای قائم نیست. چراکه بر مدعی لازم است ادعای خود را با بینة ای که حجت محسوب می شود، اثبات کند؛ در حالی که بینة ای که با بینة مشابه خود تعارض دارد، حجت نیست. بنابراین، در مسئله مورد بحث، نه مقتضای قصاص از مشهود علیهما وجود دارد و نه مقتضای اخذ دیه از آنها و دیه مقتول بایستی از بیت المال مسلمین پرداخت شود (خویی، ۱۴۲۲ ه.ق، ج ۴۲ (الف): ۱۱۹؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۲۱ ه.ق: ۲۰۹؛ تبریزی، پیشین: ۱۹۷؛ سبحانی، ۱۳۹۰/۰۸/۱۴).

درخصوص قول مذکور و استدلال مطرح شده، چند نکته قابل بررسی است. اول اینکه آیا قول مذکور با قواعد باب تعارض ادله حمایت و پشتیبانی می شود یا خیر؟ به عبارتی، آیا قول اتخاذ شده با مبانی اصولی قائلان منطبق و سازگار است یا خیر؟ و دیگر اینکه، بر فرض سازگاری قول مذکور با قواعد باب تعارض ادله، آیا حکم مسئله مورد بحث را نمی توان براساس حکم مسئله تعارض دو اقرار (به مثابه دلیل خاص) به دست آورد و قائل به تخییر اولیای دم در تصدیق هریک از مشهود علیهما شد، یا اینکه چنین امری قیاس مع الفارق است؟ برای بررسی صحت و سقم قول مذکور و استدلال مطرح شده، در بخش تحلیل و بررسی به جوانب مسئله مورد پژوهش و دو سؤال مطرح شده پرداخته می شود.

۲- تحلیل و بررسی و بیان قول مختار

پس از بیان اقوال در مسئله و ادله آنها، برای تحلیل و واکاوی دقیق آن لازم است مسئله مورد پژوهش از چند جهت بررسی و واکاوی گردد.

۲-۱. سقوط مطلق حجیت بینه‌ها در اثر تعارض

یکی از محورهای بحث در رابطه با مسئله مورد تحقیق و تبیین حکم آن این است که مشخص گردد آیا در صورت تعارض بینه‌ها، به‌طور کلی علم اجمالی به وجود قاتل در میان مشهود علیهما حاصل می‌شود، یا اینکه به‌واسطه تعارض به‌وجود آمده، حجیت بینه‌های اقامه‌شده ساقط گشته و مسئله همانند موردی خواهد بود که هیچ دلیلی از ابتدای امر برای اثبات ادعا وجود نداشته است. باتوجه به اینکه مبنای علمای اصولی در مسئله حجیت امارات از باب طریقت و کاشفیت است - یعنی ایشان معتقدند مصلحت به واقع اختصاص دارد و هیچ مصلحتی برطبق مؤدای اماره جعل نمی‌شود، بلکه اماره صرفاً طریق به واقع است. لذا، اگر به واقع اصابت کند، منجز بوده و در غیر این صورت معذّر است -، مقتضای اصل و قاعده اولی در تعارض دو دلیل، تساقط آنها در مدلول مطابقی خود است (انصاری، ۱۴۲۸ ه.ق، ج ۴: ۳۸؛ حائری یزدی، ۱۴۱۸ ه.ق: ۶۴۷؛ مظفر، ۱۴۳۰ ه.ق، ج ۳: ۲۲۶؛ سبحانی، ۱۴۱۴ ه.ق، ج ۴: ۴۶۶)؛ زیرا دلیل حجیت اماره، شامل موارد تعارض ادله نمی‌شود و باتوجه به تعارض حاصل‌شده، نه هر دو می‌توانند حجت باشند و نه یکی از آنها. حال پس از بیان این نکته که دو دلیل متعارض به‌سبب تعارض در دلالت مطابقی خود فاقد اعتبار می‌گردند، به دیدگاه علمای اصولی در اینکه دو دلیل متعارض پس از تساقط در دلالت مطابقی، به دلالت التزامی نافی حکم ثالث می‌شوند یا خیر، می‌پردازیم. گفتنی است با تتبع در آرای علمای اصولی می‌توان اذعان کرد که سه قول در این خصوص مطرح شده است.

۲-۱-۱. حجیت متعارضان در نفی حکم ثالث

گروهی از علمای اصولی معتقدند دو دلیلی که بر اثر تعارض، از حجیت در مدلول مطابقی ساقط شده‌اند، تساقط مذکور مقتضی عدم حجیت آنها در نفی حکم ثالث نیست (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ ه.ق: ۴۳۹؛ حائری یزدی، پیشین: ۶۴۷؛ مظفر، پیشین: ۲۲۸؛ خمینی، ۱۴۲۰ ه.ق، ج ۲: ۳۸۲).
تقریر قول مذکور به دو وجه زیر ممکن است:

(۱) وجهی که صاحب کفایه تقریر کرده است: به نظر ایشان تعارض دو دلیل، هرچند فقط موجب سقوط حجیت یکی از آنها به‌طور کلی می‌شود - چراکه این تعارض موجب می‌شود به کذب یکی از آن دو دلیل، به‌طور غیرمعین، علم پیدا کنیم -، مانعی از حجیت دلیل دیگر نیست. اما از آنجا که آن دلیل کاذب معین و مشخص نبوده و قابل انطباق بر هر یک از آن دو است (کذب آن بالاجمال معلوم است نه بالتفصیل)، در مورد هر یک از دو دلیل احتمال می‌رود که کاذب باشد و این امر باعث می‌شود که هر یک از آنها در خصوص مؤدایشان از حجیت ساقط گردند. با این حال، براساس یکی از آن دو دلیل به‌نحو «غیرمعین» می‌توان حکم ثالث را نفی کرد؛ زیرا هر یک از آن دو

که در واقع حجت است، بر حجیت خود باقی بوده و صلاحیت نفی حکم ثالث را دارد (آخوند خراسانی، پیشین: ۴۳۹؛ خمینی، ۱۴۲۰ه.ق، ج ۲: ۳۸۲). به عبارتی، چون علم اجمالی به کذب یکی از دو دلیل وجود دارد، یکی از آن دو به طور غیرمعین، محتمل‌الصدق بوده و حجت است و همان دلیل برای نفی حکم ثالث کافی است؛ اگرچه مدلول مطابقی آن، به دلیل عدم معین بودن حجیت آن، از درجه اعتبار ساقط است (خویی، ۱۴۲۲ه.ق (ب)، ج ۲: ۴۴۲).

در اشکال به استدلال مذکور گفته شده است: «اینکه یکی از دو دلیل به طور «غیرمعین» بر نفی حکم ثالث دلالت دارد، عنوانی انتزاعی است که مصداق خارجی ندارد. بنابراین، حجت دانستن آن بی‌معنی است؛ زیرا پس از عدم حجیت هر یک از دو دلیل، موضوعی برای حجت دانستن باقی نمی‌ماند تا نافی حکم ثالث باشد (همان: ۴۴۳). به عبارتی، جعل حجیت برای یک چیز جهت احتجاج به آن، یکی از دو دلیل متعارض معین است. از این رو، یکی از دو دلیل غیرمعین قابل احتجاج نیست؛ زیرا وجود خارجی ندارد. افزون بر آن، ارتکازات ذهنی عقلا ابا دارد از اینکه یک چیزی را حجت بدانیم که تا ابد قابل تشخیص نیست. اما اینکه در موارد علم اجمالی، احتجاج صحیح است، از این جهت است که حجت الهی دال بر حکم معلوم بوده و تنها در تشخیص مصداق تردید وجود دارد» (سیحانی، ۱۴۱۴ه.ق، ج ۴: ۴۶۹).

۲) وجهی که میرزای نائینی مطرح کرده است: ایشان در استدلال به عدم سقوط حجیت مشترک متعارضان در نفی حکم ثالث گفته است: «از آنجا که تعارض، تنها مربوط به دلالت مطابقی دو دلیل است، نهایت اقتضای این معارضه، سقوط حجیت آن‌ها در مدلول مطابقی است. بنابراین، وجهی برای سقوط حجیت مشترک آن‌ها نیست، بلکه آن دو دلیل به طور مشترک و به دلالت التزامی نسبت به نفی حکم ثالث حجیت دارند؛ چراکه از این حیث مشمول ادله حجیت هستند. اما توهم اینکه دلالت التزامی تابع دلالت مطابقی است، صحیح نیست؛ زیرا دلالت التزامی در اصل وجود و تحقق، تابع دلالت مطابقی است - بدون وجود مدلول مطابقی، وجود مدلول التزامی معنا ندارد-، اما در حجیت و اعتبار، تابع دلالت مطابقی نیست» (نائینی، ۱۳۷۶، ج ۴: ۷۵۵؛ مظفر، پیشین: ۲۲۸؛ بجنوردی، ۱۳۸۰، ج ۲: ۷۵۵-۷۵۶). دلیل این امر آن است که اخبار از ملزوم، به حسب تحلیل، شامل دو اخبار است: اخبار از ملزوم و اخبار از لازم و دلیل. حجیت شامل هر دو صورت می‌گردد. لذا، پس از سقوط حجیت اخبار از ملزوم، به خاطر معارضه، حجیت اخبار از لازم به حال خود باقی است؛ چون دچار معارضه نیست، بلکه متعارضان نسبت به لازم، توافق و اشتراک دارند و در نتیجه نفی حکم ثالث مستند به هر دو دلیل است (خویی، ۱۴۲۲ه.ق (ب)، ج ۲: ۴۴۳؛ محقق داماد، ۱۳۶۲، ج ۳: ۱۴۰-۱۴۱).

در رد استدلال مذکور که معتقد به عدم تبعیت دلالت التزامی از دلالت مطابقی در حجیت بوده و نفی حکم ثالث را مستند به دلالت مشترک متعارضان دانسته، گفته شده است: «اینکه دلالت التزامی در حجیت، تابع دلالت مطابقی نیست، اختصاص به دلالت التزامی تصویری دارد؛ مثل اینکه از شنیدن لفظ حاتم، جود و بخشش به ذهن خطور می‌کند، خواه متکلم چنین قصدی داشته باشد و خواه نداشته باشد. اما دلالت التزامی تصدیقی در هر دو مرحله، تابع دلالت مطابقی است؛ زیرا اراده دلالت التزامی تصدیقی ناشی از اراده دلالت مطابقی است. از این رو، اگر اراده مطابقی به وجود نیاید و یا حجیت آن ثابت نگردد، قول به وجود دلالت التزامی تصدیقی و حجیت آن، فاقد وجه و دلیل است» (سبحانی، ۱۴۱۴ه.ق، ج ۴: ۴۷۰).

افزون بر آن، با وجود علم به کذب واقعی یکی از دو دلیل نسبت به مدلول مطابقی آن، حجیت بودن آن نسبت به مدلول التزامی چگونه ممکن است؟! آیا در مورد خبر واحدی که هیچ معارضی ندارد، اما به قرینه خارجی، کذب آن معلوم و حجیت آن در مدلول مطابقی ساقط است، می‌توان نسبت به مدلول التزامی آن حجیت دانست؟! در مانحن‌فیه نیز با وجود علم به کذب یکی از دو دلیل، معقول نیست گفته شود که هر دو دلیل نسبت به نفی حکم ثالث حجیت هستند؛ چراکه مدلول التزامی از لوازم عقلی مدلول مطابقی است (خمینی، ۱۴۲۰ه.ق، ج ۲: ۳۸۱-۳۸۲).

همچنین، آیت‌الله خوئی در رد استدلال مطرح‌شده مبنی بر عدم سقوط حجیت دلالت التزامی، دلایلی نقضی و حلّی اقامه کرده‌اند. برخی از موارد نقض به شرح زیر است:

(۱) اگر خانه‌ای در تصرف زید باشد که مدعی مالکیت آن است و عمرو و بکر نیز مدعی مالکیت آن باشند و هریک بینه‌ای اقامه نمایند، پس از تعارض و تساقط این دو بینه در مدلول مطابقی، آیا می‌توان به مدلول التزامی این دو بینه استناد کرد و حکم به نفی مالکیت زید نمود که مدلول التزامی این دو بینه است تا در نتیجه این خانه مجهول المالك باشد؟!

(۲) در فرض مذکور اگر به‌جای بینه، شهادی بر مالکیت عمرو و شهادی دیگر بر مالکیت بکر شهادت دهد، با قطع نظر از معارضه، مدلول مطابقی این دو شهادت، اعتبار ندارد؛ چون اعتبار و حجیت شاهد واحد، متوقف بر انضمام سوگند است. حال آیا می‌توان به مدلول التزامی این دو استناد کرد و حکم به عدم مالکیت زید نمود؟!

(۳) در فرض مذکور اگر بینه‌ای اقامه شود که خانه از آن عمرو است و خود عمرو اعتراف نماید که مال او نیست، بینه از درجه اعتبار و حجیت ساقط می‌شود. چون اقرار بر بینه مقدم است؛ همان طور که بینه بر «ید» مقدم است. حال آیا پس از سقوط بینه در مدلول مطابقی می‌توان به مدلول التزامی آن استناد کرد و حکم به عدم مالکیت زید نمود با اینکه خانه در تصرف اوست؟!

اما پاسخ حلی به این صورت است که اخبار از ملزوم اگرچه اخبار از لازم نیز است، اما نه به نحو مطلق و وجود سعی لازم، بلکه اخبار از بخش خاصی از لازم است. پس، خبری که دلالت بر وجوب می‌کند، مدلول التزامی آن عدم اباحه به نحو مطلق نیست، بلکه عدم اباحه‌ای است که لازمه وجوب است. همچنین، خبری که دال بر حرمت است، مدلول التزامی آن عدم اباحه مطلق نیست، بلکه عدم اباحه‌ای است که لازمه حرمت می‌است. پس، با سقوط حجیت این دو خبر در مدلول مطابقی به خاطر معارضه، این دو در مدلول التزامی نیز از درجه اعتبار و حجیت ساقط می‌شوند (خویی، ۱۴۲۲ه.ق (ب)، ج ۲: ۴۴۳-۴۴۴؛ سبحانی، ۱۴۱۴ه.ق، ج ۴: ۴۷۰؛ محقق داماد، پیشین: ۱۲۲).

۲-۱-۲. عدم حجیت متعارضان نسبت به نفی حکم ثالث

در مقابل قول اول، گروهی از فقها معتقدند پس از تعارض دو دلیل و تساقط حجیت آن‌ها در مدلول مطابقی، دلالت التزامی آن‌ها نسبت به نفی حکم ثالث نیز ساقط می‌گردد (خویی، ۱۴۲۲ه.ق (ب)، ج ۲: ۴۴۵؛ سبحانی، ۱۴۱۴ه.ق، ج ۴: ۴۷۰؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۸ه.ق، ج ۳: ۴۷۴).

افزون بر مطالبی که در ایراد بر ادله قول اول بیان شد و حجیت متعارضان نسبت به نفی حکم ثالث ثابت نگردید، برخی از محققان گفته‌اند: «علت سقوط حجیت دلالت التزامی، همان علت سقوط دلالت مطابقی است؛ زیرا دلالت التزامی مبین قسمتی از لازم است و نه مبین طبیعت لازم به طور مطلق. مثلاً اگر گفته شود زید در آب غرق شد، مدلول مطابقی آن، غرق شدن زید در آب است و مدلول التزامی آن مردن زید به طور مطلق و اعم نیست (که شامل مردن ناشی از سم، ضرب، گلوله و ... بشود)، بلکه مدلول التزامی آن مردن ناشی از خصوص غرق شدن است. پس اگر ملزوم آن، یعنی غرق شدن زید، محقق و ثابت نشود، لازم آن نیز ثابت نمی‌شود. نتیجه آنکه نفی حکم ثالث با مدلول التزامی متعارضان پس از سقوط ممکن نیست؛ چون با سقوط حجیت متعارضان، دلیلی بر نفی حکم شرعی وجود ندارد. در صورتی که نفی حکم شرعی نیز همچون اثبات آن، نیاز به دلیل دارد» (محقق داماد، پیشین: ۱۴۳).

۲-۱-۳. تفصیل میان تنافی ذاتی و تنافی عرضی

برخی از علمای اصولی معتقدند در مسئله عدم سقوط حجیت مشترک متعارضان در نفی حکم ثالث، فرق است میان متعارضانی که تنافی ذاتی دارند با متعارضانی که تنافی آن‌ها عرضی است؛ زیرا چنان‌که در تقریر وجه دوم قول اول گفته شد، در حالت اول، یعنی تنافی ذاتی، سقوط حجیت متعارضان در مؤدای خود با سقوط حجیت مشترک آن‌ها در نفی حکم ثالث تلازمی ندارد، بلکه در این خصوص بین دو آن دلیل، اتفاق وجود داشته و معارضه‌ای در میان نیست. مثل اینکه مفاد یکی

از متعارضان، وجوب دعا به هنگام رؤیت هلال باشد و مفاد دیگری، حرمت آن، که در این صورت نسبت به نفی کراهت، اباحه و استحباب، هر دو دلیل توافق و اشتراک دارند. اما در حالت دوم، یعنی تنافی عرضی که تنافی متعارضان ناشی از امر خارجی بوده و فی‌حدنفسه تعارضی میان آن‌ها نیست، دو دلیل متعارض بر وجوب یکی از آن دو و یا بر نفی حکم ثالث دلالت مشترکی ندارند. مثل اینکه مفاد یکی از دو دلیل وجوب نماز ظهر و مفاد دیگری وجوب نماز جمعه باشد که ذاتاً میان این دو دلیل تنافی نیست تا مفاد هریک، نفی وجوب دیگری باشد؛ زیرا امکان تشریح وجوب هریک از دو نماز به‌طور جداگانه وجود دارد، اما وقوع تعارض میان آن دو، به‌خاطر دلیل خارجی است که بر عدم وجوب دو نماز (ظهر و جمعه) باهم در یک زمان دلالت دارد. بنابراین، هریک از دو دلیل از اثبات مؤدای خود، به‌واسطه تعارض ساقط شده و به اصل براءت از وجوب فریضه رجوع می‌شود. آری اگر مفاد هر دو دلیل، وجوب یک نماز در یک روز باشد و در تعیین ظهر یا جمعه اختلاف و تعارض داشته باشند، رجوع به اصل براءت جایز نیست؛ چراکه هر دو دلیل فی‌الجمله در وجوب یک نماز اشتراک دارند (بلکه مجرای اصل احتیاط است) (نابینی، ۱۳۷۶، ج ۴: ۷۵۶-۷۵۷؛ بجنوردی، پیشین: ۷۵۵-۷۵۷).

پس از تبیین اقوال مطرح‌شده درخصوص سقوط یا بقای حجیت متعارضان نسبت به دلالت التزامی، به نظر می‌رسد قول حق، عدم حجیت متعارضان به‌طور مطلق است؛ یعنی دو دلیل متعارض به‌سبب تعارض به‌وجودآمده، هم در دلالت مطابقی و هم در دلالت التزامی فاقد اعتبار خواهند بود. زیرا همان طوری که در حجت‌دانستن هر بینه‌ای لازم است افراد آن دارای صفات خاصی بوده و از حیث زمان و مکان و سایر ویژگی‌های مهم مشهودی که در اثبات جرم مؤثر است، متفق‌القول باشند و در صورت اشکال در بعضی از افراد و به نصاب مقرر نرسیدن آن، بینة اقامه‌شده حجت دانسته نمی‌شود و چیزی بر ذمه مشهودعلیه ثابت نمی‌گردد - فقها در باب شهادت و قانون مجازات اسلامی در مواد ۱۷۴ تا ۲۰۰ بدان متذکر شده‌اند-، با همان ملاک می‌گوییم پس از احراز حجیت بینة اقامه‌شده، در بقای حجیت آن نیز لازم و ضروری است که از بینه و دلیل متعارض دیگر عاری باشد. بنابراین، در صورت تعارض دو بینه، هیچ دلیل و وجهی برای بقای حجیت آن‌ها، چه در دلالت مطابقی و چه در دلالت التزامی وجود نخواهد داشت. نهایت امر اینکه به‌واسطه وجوه اقامه‌شده از سوی قائلان به حجیت متعارضان نسبت به دلالت التزامی، شک و تردید در این خصوص حاصل می‌شود و در این‌گونه موارد بایستی به اصل و قاعده اولیه در شیء مشکوک‌الحجه رجوع کرد و چنان‌که علمای اصولی معتقدند در موارد شک در حجیت یک چیز، اصل بر عدم ترتب آثار حجیت بر آن است (آخوند خراسانی، پیشین: ۲۷۹)؛ زیرا شک در حجیت یک چیز، مساوی قطع با عدم حجیت آن است (خویی، ۱۴۲۲ه.ق. (ب)، ج ۱: ۱۲۸).

۲-۲. ثمره مترتب بر اختلاف مبانی

پس از تحلیل و بررسی مبانی اصولی فقها در خصوص سقوط حجیت بین‌ها در اثر تعارض، لازم است ثمره بحث، یعنی اقتضای هر یک از مبانی اتخاذ شده و تأثیر آن در حکم مسئله مورد پژوهش بررسی گردد. از این رو، بایستی گفت بنا بر مبنای سقوط حجیت ادله متعارض در مدلول مطابقی و بقای حجیت آن‌ها در نفی حکم ثالث، به واسطه تعارض بین‌ها، علم اجمالی به وجود قاتل در میان متهمان حاصل می‌شود و چنان‌که در علم اصول فقه ثابت شده است، علم اجمالی از حیث تنجز تکلیف، همانند علم تفصیلی است و نه شک بدوی (حائری، ۱۴۱۸ ه. ق: ۳۴۱؛ حیدری، ۱۴۱۲ ه. ق: ۱۸۳). از این رو، در موارد علم اجمالی نمی‌توان سراغ اصول عملیه رفت، بلکه بایستی بر اساس قواعد باب مذکور عمل کرد؛ هر چند قواعد باب علم اجمالی اقتضا می‌کند که ترخیص در برخی از اطراف آن و بلکه در تمام اطراف آن جایز نباشد (خمینی، ۱۴۲۳ ه. ق، ج ۲: ۳۵۴). از این رو، در صورت داشتن علم اجمالی به وجود قاتل در میان چندین فرد، آن‌ها بری نیستند، اما اجرای قصاص نیز در این گونه موارد ممکن نیست؛ زیرا احتیاط در باب دماء اقتضا می‌کند تا زمانی که قاتل به تفصیل معلوم نیست قصاص اعمال نگردد. اما نکته مهم و اساسی دیگر در تبیین حکم مسئله این است که آیا با سقوط قصاص، به طور کلی مجازات و پرداخت مال از عهده آن‌ها برداشته می‌شود یا اینکه دیه جایگزین قصاص می‌گردد. باتوجه به مبنای مورد بحث، یعنی بقای حجیت متعارضان در نفی حکم ثالث، وجهی برای مسئولیت شخص ثالث و یا بیت‌المال نسبت به پرداخت دیه مقتول وجود ندارد. از این رو، به خاطر مردد بودن قاتل در میان متهمان و عدم امکان قصاص از آن‌ها و عدم هدررفت خون مسلمان، دیه مقتول بر عهده مشهود علیهما خواهد بود که بر اساس قاعده عدل و انصاف به نسبت مساوی بین آن‌ها تقسیم می‌گردد.

اما بنا بر مبنای مختار، یعنی سقوط مطلق حجیت ادله متعارض (در مدلول مطابقی و التزامی)، علم اجمالی به وجود قاتل در میان متهمان حاصل نمی‌شود. از این رو، پس از سقوط قصاص از مشهود علیهما به جهت تعارض میان بین‌ها و سقوط حجیت آن‌ها در مدلول مطابقی، وجهی برای لزوم پرداخت دیه مقتول از سوی مشهود علیهما، هر دو و یا یکی از آن‌ها وجود ندارد؛ زیرا بر اساس مبنای مذکور، ادله متعارض در مدلول التزامی خود و نفی حکم ثالث نیز حجیت نداشته و مسئله همانند موردی محسوب می‌شود که از اساس، دلیل و بین‌های در کار نبوده است. بنابراین، مقتضای پرداخت دیه از سوی آن‌ها وجود ندارد و چنان‌که معروف است در چنین مواردی که قاتل اصلاً قابل شناسایی نیست، دیه مقتول از بیت‌المال مسلمین پرداخت می‌شود.

اما مطلب قابل ذکر این است که برخی از قائلان به سقوط قصاص و دیه از عهده مشهود علیهما (خمینی، بی تا، ج ۲: ۵۲۶؛ فاضل لنکرانی، پیشین: ۲۰۹)، در بحث سقوط حجیت ادله متعارض، به بقای

حجیت مدلول التزامی متعارضان و نفی حکم ثالث به توسط آن اعتقاد یافته‌اند (خمینی، ۱۴۱۰ ه.ق، ج ۲: ۴۱؛ همو، ۱۴۲۰ ه.ق، ج ۲: ۳۸۲). از این رو، سازگاری این مبنای اصولی با قول فقهی اتخاذ شده قابل تأمل است. در ابتدای امر ممکن است چنین به نظر برسد که مراد ایشان از سقوط قصاص و دیه این است که اصل در قتل عمد، قصاص بوده و با منتفی شدن آن دلیلی بر تبدیل به دیه وجود ندارد، اما با تأمل و دقت بیشتر در عبارات ایشان، به خصوص اینکه در صورت شبه‌عمد و یا خطای محض بودن قتل واقع شده نیز دیه را منتفی می‌دانند، چنین برمی‌آید که آنان در مسئله مورد بحث، مقتضی قصاص و دیه را منتفی می‌دانند. بنابراین، این اشکال مطرح می‌شود که قول مذکور با مبنای اصولی آن‌ها که در تعارض امارات (بینه‌ها)، قائل به نفی حکم ثالث شده‌اند، سازگاری ندارد.

۲-۳. امکان تحلیل مسئله با قاعده باب تعارض دو اقرار

چنان‌که در بیان قول دوم گذشت، برخی از فقها معتقدند که در مسئله مورد بحث نیز همانند باب تعارض اقرار با بینه، اولیای دم مخیر هستند به اینکه هریک از متهمان را که خواستند تصدیق کرده و او را قصاص کنند، اما این استدلال با اشکالاتی مواجه است که مطرح و بررسی شد. حال نکته دیگری که قابل طرح است اینکه آیا مسئله تعارض بینه‌ها در قتل را می‌توان براساس مسئله تعارض دو اقرار که فقها در آن قائل به تخییر هستند، تحلیل کرد. چراکه در مسئله تعارض دو اقرار نیز دو دلیلی که از تمام جهات یکسان هستند، در مقابل هم قرار گرفته‌اند و این تنظیم اقوی از تنظیم مطرح شده در قول دوم است. به عبارتی دیگر، این مطلب قابل بحث و بررسی است که آیا در مانحن‌فیه بایستی براساس قواعد باب تعارض ادله عمل کرد یا اینکه قواعد باب تعارض اقرار، همانند ادله خاص در مسئله محسوب شده و با وجود آن، باید از قواعد باب تعارض ادله صرف نظر کرد.

در خصوص مسئله مطرح شده بایستی گفت که اولاً، در بحث تعارض دو اقرار، قول واحد و اجماعی وجود ندارد (علامه حلی، ۱۴۱۳ ه.ق (ب)، ج ۹: ۳۱۵؛ شهید ثانی، پیشین، ج ۱۵: ۱۹۱). ثانیاً، احکام اقرار در موارد متعددی با بینه متفاوت بوده و علت قول به تخییر در مسئله تعارض دو اقرار از باب اقتضای بنای عقلاست. بدین بیان که بنای عقلا بر این است که می‌توان مقرر را براساس اقرار او مسئول دانست. از این رو، اولیای دم هریک از دو مقرر را که بخواهند، می‌توانند بر طبق اقرارشان مسئول بدانند و اینکه هر دو مقرر را باهم نمی‌توان مسئول دانست، به جهت وجود علم اجمالی به مخالفت یکی از آن دو با واقع است. اما در خصوص بینه چنین امری جایز و ممکن نیست (خویی، ۱۴۲۲ ه.ق (الف)، ج ۴۲: ۱۱۴). ثالثاً، چنان‌که در بحث قواعد باب تعارض ادله گذشت، اصل در صورت

تعارض دو حجت، تساقط است نه تخییر. از این رو، در تعارض دو بینه، به جهت تعارض دلالت التزامی هریک از دو بینه با دلالت مطابقی بینه دیگر، حجیت هر دو ساقط می‌گردد.

۳. موضع قانون مجازات اسلامی

قانون‌گذار جمهوری اسلامی ایران، هرچند در ماده ۱۸۵ ق.م.ا مقرر می‌دارد که «در صورت وجود تعارض بین دو شهادت شرعی، هیچ‌یک معتبر نیست» و ظاهر ماده مذکور این است که هیچ‌یک از دو شهادت به سبب تعارض، در مدلول مطابقی خود حجت نیست، اما اینکه آیا به واسطه بینه‌های اقامه شده (از مجموع آن‌ها)، علم اجمالی به وجود قاتل در میان مشهود علیهما حاصل می‌شود یا خیر، چیزی از این ماده قابل استفاده نیست. از آنجا که در قانون مجازات اسلامی هیچ تصریحی در این خصوص نشده است، یعنی در هیچ ماده‌ای به طور مشخص از حکم تعارض بینه‌ها سخن به میان نیامده است، مواد متعددی که ممکن است در ذیل مسئله مورد پژوهش تحلیل و بررسی شود، با مبنای اصولی اتخاذ شده مورد واکاوی قرار می‌گیرد.

در ماده ۴۷۷ ق.م.ا مقرر شده است: «در موارد علم اجمالی به ارتکاب جنایت توسط یک نفر از میان دو یا چند نفر معین، در صورت وجود لوث بر برخی از اطراف علم اجمالی، طبق مواد قسامه در این باب عمل می‌شود و در صورت عدم وجود لوث، صاحب حق می‌تواند از متهمان مطالبه سوگند کند که اگر همگی سوگند یاد کنند، در خصوص قتل، دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود و در غیر قتل دیه به نسبت مساوی از متهمان دریافت می‌شود».

از ظاهر ماده مذکور ممکن است چنین استفاده شود که از نظر قانون‌گذار در صورت تعارض بینه‌ها، علم اجمالی به ارتکاب جنایت توسط یک نفر از میان چند نفر معین حاصل می‌شود. آنچه مؤید این برداشت است، تبصره ماده فوق است که چنین بیان می‌دارد: «هرگاه منشأ علم اجمالی، اقرار متهمان باشد، حسب مورد، اولیای دم یا مجنی‌علیه مخیرند برای دریافت دیه به هریک از متهمان رجوع کنند...». چنان‌که ملاحظه می‌شود قانون‌گذار تعارض اقرار متهمان را منشأ علم اجمالی دانسته است و با همان ملاک در خصوص تعارض بینه‌ها نیز می‌توان گفت که چنین نظری داشته است.

حال براساس مبنای اتخاذ شده در این تحقیق، پیشنهاد می‌شود که قانون‌گذار تعارض بینه‌ها را مستقل از موارد علم اجمالی مطرح کرده و مقرر دارد در صورتی که بینه‌های متعدد، دال بر ارتکاب جنایت توسط افراد متعدد اقامه شود -به طوری که میان بینه‌ها ترجیحی وجود نداشته و تعارض حاصل گردد-، حجیت بینه‌ها به طور مطلق ساقط شده و مسئله همانند موردی خواهد بود که قاتل

نامعلوم است. از این رو، قصاص و دیه برعهده متهمان نخواهد بود، بلکه دیه مقتول از بیت‌المال پرداخت می‌شود.

همچنین، در ماده ۴۸۲ ق.م.ا مقرر شده است: «در موارد علم اجمالی به انتساب جنایت به یکی از دو یا چند نفر و عدم امکان تعیین مرتکب، چنانچه جنایت عمدی باشد، قصاص ساقط و حکم به پرداخت دیه می‌شود».

در تشریح ماده فوق می‌توان گفت که اگر براساس برخی مبانی اصولی، تعارض بین‌ها را از مناشی حصول علم اجمالی در نظر بگیریم، در این صورت ماده مذکور با مسئله مورد پژوهش مرتبط خواهد بود. آنگاه مستفاد از ماده فوق‌الذکر این است که در موارد تعارض بین‌ها و حصول علم اجمالی، در صورت عمدی بودن قتل، قصاص ساقط و درخصوص مسئولیت پرداخت دیه و کیفیت آن، براساس ماده ۴۷۷ ق.م.ا که پیش‌تر مورد بررسی قرار گرفت، حکم تعیین می‌گردد؛ در حالی که بنا بر مبنای اصولی مختار بایستی بگوییم که در صورت تعارض بین‌ها علم اجمالی به انتساب جنایت به یکی از متهمان حاصل نمی‌گردد و در نتیجه قصاص به‌طور مطلق و دیه به‌واسطه سوگند از مشهود علیهما ساقط می‌شود.

در نهایت، در ماده ۴۸۴ قانون فوق‌الذکر مقرر شده است: «در موارد وقوع قتل و عدم شناسایی قاتل که با تحقق لوث نوبت به قسامه مدعی علیه برسد و او اقامه قسامه کند، دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود و در غیر موارد لوث، چنانچه نوبت به سوگند متهم برسد و طبق مقررات بر عدم انجام قتل سوگند بخورد، دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود».

براساس ماده فوق، اگر قتلی واقع شود و قاتل قابل شناسایی نباشد، در غیر موارد لوث، چنانچه متهم بر عدم ارتکاب قتل سوگند یاد کند، دیه مقتول از بیت‌المال پرداخت می‌شود. باتوجه به اطلاق عبارت «موارد وقوع قتل و عدم شناسایی قاتل» در ماده مذکور، می‌توان آن را هم شامل مواردی دانست که برای اثبات قاتل بودن متهم دلیلی وجود ندارد و هم شامل مواردی که دلیل اقامه شده به علت تعارض، مثلاً تعارض بین‌ها، فاقد حجیت دانسته شده و قاتل قابل شناسایی نیست. یعنی براساس اطلاق این ماده، ممکن است ادعا کنیم که قانون‌گذار در موارد تعارض بین‌ها، حصول علم اجمالی را نپذیرفته و آن را مشمول ماده ۴۸۴ قرار داده است. در این صورت، موضع قانون‌گذار با مبنای مختار در این تحقیق هم‌سو خواهد بود. به هر حال، قانون‌گذار هم براساس این ماده و هم براساس ماده ۴۷۷ که مورد بررسی قرار گرفت، در صورت عمدی بودن قتل واقع شده، قائل به سقوط قصاص ساقط شده و معتقد است که اگر متهم بر عدم انجام قتل سوگند یاد کند، بری شده و دیه مقتول برعهده بیت‌المال خواهد بود که این امر با احکام مترتب بر مبنای مختار هم‌سو و سازگار است.

نتیجه‌گیری

پس از تتبع در آرای فقها و تحلیل و بررسی ادله ایشان و مواد قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ در خصوص مسئله مورد تحقیق نتایج زیر حاصل گردید.

مسئله تعارض بینه‌ها در تعیین قاتل از مسائل اختلافی میان فقها است که چهار قول در این خصوص به شرح ذیل مطرح شده است:

- قصاص ساقط و دیه برعهده مشهود علیهما به‌طور یکسان ثابت می‌شود.
- تنظیر مسئله با مسئله تعارض اقرار با بینه و قول به تخییر اولیای دم در تصدیق هریک از مشهود علیهما که حکم آن عدم سقوط قصاص است.
- تفصیل میان علم اولیای دم به وجود قاتل و عدم آن، که در حالت اول ادعای اولیای دم به‌واسطه بینه اقامه شده، قصاص ساقط و دیه برعهده مشهود علیهما ثابت می‌شود.
- مقتضی برای ثبوت قصاص و دیه برعهده مشهود علیهما وجود نداشته و دیه مقتول برعهده ثابت می‌گردد و بینه دیگر اعتبار نخواهد داشت، اما در حالت دوم بیت‌المال است.

پس از تأمل و دقت در آرای فقها و ادله مورد استناد می‌توان گفت باتوجه به نبود دلیل خاص در مسئله تعارض بینه‌ها در تعیین قاتل، ملاک برای تبیین حکم، قواعد باب تعارض ادله است. با رجوع به قواعد باب مذکور، چنین برمی‌آید که هر دو بینه به‌سبب تعارض، هم در دلالت مطابقی و هم در دلالت التزامی فاقد اعتبار و حجیت می‌گردند و مسئله همانند موردی خواهد بود که هیچ بینه‌ای از ابتدای امر وجود نداشته است. از این‌رو، در صورت عمدی بودن قتل، قصاص و دیه از مشهود علیهما ساقط و دیه مقتول برعهده بیت‌المال مستقر می‌شود. بر این اساس، قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ نیز در مواردی که قاتل بالتفصیل معلوم نیست، مطابق مواد ۴۷۷، ۴۸۲ و ۴۸۴ قصاص را ساقط و در صورت سوگند متهمان مبنی بر عدم ارتکاب قتل، بیت‌المال را مسئول پرداخت دیه دانسته است.

منابع

۱. قرآن کریم

الف) فارسی

۲. سبحانی تبریزی، جعفر (۱۳۹۰/۰۸/۱۴)، درس خارج فقه: طرق و راه‌های اثبات قتل، دسترسی در: <http://www.eshia.ir/feqh/archive/text/sobhani/feqh/90/900814/>
۳. محقق داماد، سیدمصطفی (۱۳۶۲)، مباحثی از اصول فقه، ج ۱، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.

ب) غیر فارسی

۴. آخوند خراسانی، محمدکاظم (۱۴۰۹ه.ق)، کفایه الأصول، ج ۱، قم: انتشارات آل البيت (ع).
۵. ابن ادریس حلی، محمد بن منصور (۱۴۱۰ه.ق)، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ج ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۶. ابن براج، عبدالعزیز (۱۴۰۶ه.ق)، المهدب، ج ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۷. ابن فهد حلی، احمد بن محمد (۱۴۰۷ه.ق)، المهدب البارع فی شرح المختصر النافع، ج ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۸. انصاری، مرتضی بن محمدامین (۱۴۲۸ه.ق)، فرائد الأصول، ج ۹، قم: مجمع الفکر الاسلامی.
۹. بجنوردی، سیدحسن (۱۳۸۰)، منتهی الأصول، ج ۱، تهران: مؤسسه العروج.
۱۰. تبریزی، جواد بن علی (۱۴۲۶ه.ق)، تنقیح مبانی الأحکام - کتاب القصاص، ج ۲، قم: دار الصدیقه الشهدیه (سلام الله علیها).
۱۱. حائری یزدی، عبدالکریم (۱۴۱۸ه.ق)، درر الفوائد، ج ۶، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۱۲. حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ه.ق)، تفصیل وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه، ج ۱، قم: مؤسسه آل البيت (ع).
۱۳. حیدری، علی نقی (۱۴۱۲ه.ق)، اصول الاستنباط، ج ۱، قم: لجنه اداره الحوزه العلمیه.
۱۴. خمینی (امام)، سیدروح الله (۱۴۱۰ه.ق)، الرسائل، ج ۱، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
۱۵. _____ (بی تا)، تحریر الوسیله، ج ۱، قم: مؤسسه مطبوعات دار العلم.
۱۶. _____ (۱۴۲۳ه.ق)، تهذیب الأصول، تقریرات آیت الله جعفر سبحانی، ج ۱، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۷. _____ (۱۴۲۰ه.ق)، معتمد الأصول، تقریرات آیت الله محمد فاضل لنگرانی، ج ۱، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۸. خوبی، سیدابوالقاسم (۱۴۲۲ه.ق) (الف)، مبانی تکمله المنهاج، ج ۱، قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی (ره).
۱۹. _____ (۱۴۲۲ه.ق) (ب)، مصباح الأصول، تقریرات واعظ حسینی بهسودی و محمد سرور، ج ۱، قم: مؤسسه إحياء آثار السيد الخوئی.
۲۰. سبحانی تبریزی، جعفر (۱۴۱۴ه.ق)، المحصول فی علم الأصول، ج ۱، قم: مؤسسه امام صادق (ع).
۲۱. شهید ثانی، زین الدین بن علی (۱۴۱۳ه.ق)، مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، ج ۱، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه.
۲۲. صاحب جواهر، محمدحسن (۱۴۰۴ه.ق)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۷، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۲۳. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۰ه.ق)، النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی، ج ۲، بیروت: دار الكتاب العربی.
۲۴. علامه حلی، حسن بن یوسف (۱۴۲۰ه.ق)، تحریر الأحکام الشرعیه علی مذهب الإمامیه، ج ۱، قم: مؤسسه امام صادق (ع).
۲۵. _____ (۱۴۱۳ه.ق) (الف)، قواعد الأحکام فی معرفه الحلال و الحرام، ج ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۲۶. _____ (۱۴۱۳ه.ق) (ب)، مختلف الشیعه فی أحکام الشریعه، ج ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی.

۲۷. فاضل لنگرانی، محمد (۱۴۲۱ه.ق)، تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسيله - القصاص، ج ۱، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار (ع).
۲۸. فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله (۱۴۰۴ه.ق)، التنقیح الرائع لمختصر الشرائع، ج ۱، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی (ره).
۲۹. فخرالمحققین، محمد بن حسن (۱۳۸۷ه.ق)، ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، ج ۱، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۳۰. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ه.ق)، الکافی، ج ۴، تهران: دار الکتب الإسلامیه.
۳۱. محقق حلّی، جعفر بن حسن (۱۴۰۸ه.ق)، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۳۲. _____ (۱۴۱۲ه.ق)، نکت النهایه، ج ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۳۳. مظفر، محمدرضا (۱۴۳۰ه.ق)، أصول الفقه، ج ۵، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
۳۴. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۸ه.ق)، انوار الأصول، تقریرات احمد قدسی، ج ۲، قم: مدرسه علی بن ابی طالب (ع).
۳۵. مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۳ه.ق)، المقنعه، ج ۱، قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید (رحمه الله علیه).
۳۶. نائینی، محمدحسین (۱۳۷۶)، فوائد الأصول، ج ۱، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه.